

# قمارباز

محمود درویش

ایوانا مرشلیان

(گفت‌وگو و شعر)

ترجمه‌ی احسان موسوی حلحالی



شرح حکمت کلمه

## فهرست

۷۰	گفت‌وگو با ایوانا مرشلیان
۷۹	شعر
۸۱	فماربار
۱۲	مرحی
۱۴	نقه‌ی عمر
۱۶	ریدگی نا آحرین قطره
۱۸	انگار که ار سر سادی
۱۱	درباره هنج
۱۱۲	بی اعتنا
۱۱۴	هنج برام حالت بست
۱۱۶	راه که رفی در حبانای
۱۱۸	به دیگران بسدیش
۱۱۹	اگر صناد بودم
۱۲۱	ردنای پروانه
۱۲۳	در وصف شکوفه نادام
۱۲۵	رباعی
۱۲۶	سرو فرواقناد
۱۲۸	نا عشق
۱۲۹	شال حریر
۱۳۱	مسافران سوی حوبنار
۱۳۳	وفی حره می شوی
۱۳۵	رمسان ریا
۱۴۵	ناع در حواب
۱۵	سوناب ۳

۱۵۲	بنامد
۱۵۴	نمی‌توانی خاموش کنی یکی ماه را
۱۵۶	یک ستاره کم شو
۱۵۸	همچون فیهو حانه‌ای کوچک
۱۶	دخترک شبانه تنه‌است
۱۶۲	کافه و نو با رورنامه
۱۶۵	سنت از حس یاس
۱۶۷	انظار
۱۶۸	درسی از کاماسوبرا
۱۷۱	تو یا می
۱۷۳	روری خواهد رسید دیگرگون
۱۷۵	آغوش
۱۷۶	عوض می‌شود همه جر
۱۷۸	دستی که روشی نقسیم می‌کند
۱۸۰	زیباترین عشق
۱۸۲	آوازی انگار
۱۸۳	بر فرار سروها
۱۸۵	هفت روز عسق
۱۸۸	دخترک به او گف
۱۹	رهایم مکن
۱۹۲	مرگی دیگر و دوست دارم
۱۹۵	عابران میان واژه‌های رودگذر

نوامبر ۱۹۹۱

رورگاری که بیماری و عیاب با نام شاعر فلسطینی، محمود درویش، همراه بود، او ستاره بود و بس، در شهر نور، که مرحله طلایی شعر حویش را در آن گذراند، در عوای حضور و بشر و بوشتن و شب‌های شعر

آنجا بود که شاعر ما پناه سالگی اش را حش گرفت  
بحسب دیدارمان در پاریس بود، سال ۱۹۹۱، پس از شب  
شعری که در آن تاره‌ترین مجموعه شعرش، می‌سیم آنچه  
می‌خواهم<sup>۱</sup>، را خواند و هزاران شونده از عرب و غیر عرب  
حاضر شدند دومین دیدارمان در خانه اش بود، در میدان  
ایالات متحده در پاریس که از طبقه پنجم مشرف به برج ایفل  
بود و «درختان تعیدگاه و کوتران خاکستری» این دیدار پس  
از آن بود که شاعر فلسطین، پس از چهار سال حودداری از  
مصاحبه با مطبوعات، با وساطت استاد انطوان نوفل، سردبیر

---

۱ آزی مازید

محلۀ الدولیة، که من دیر فرهنگی اش بودم، موافقت کرد که با من مصاحبه کند

دیدار من با او دو بار به تعویق افتاد بار اول به علت «کار فوری ای که پیش آمده» و دیگری به علت حال و حوصله اش در آن لحظه

بعدتر پرده پوشی را کنار گذاشت و گفت که مطمئن است که به هیچ رورنامه نگاری هرکه باشد، از جمله من، مصاحبه نخواهد داد «من خیلی وقت است که مصاحبه نمی کنم نمی توانم حرفم را تکرار کنم ترحیح می دهم شما درباره شعرها و نوشته هایم مطلب بسویسید»

اما بحث با من یار بود که این موضوع گیری اش کاملاً قطعی بود، چون بعد از بیش از دو هفته به دفتر محله رنگ رد تا قرار سوم را بگذارد «ایوانا، بیا حانه ام، فردا ساعت چهار منتظرم اگر دیر کردی هم اشکالی ندارد»

دعوت خطرناکی بود، شیه آوار فیروور «بیا و بیا» همه ما از آن این را فهمیدیم که ترحیحش بیامدن است

بیش از دو هفته منتظر این دعوت مانده بودم، و حالا که رسیده بود، عم و خودم را گرفته بود، اما همکارانم و مسولان محله از این رفتار او تعجب نکرده و عافلگیر نشده بودند همه با تاکید گفتند «آماده شو و به دقت و هوشمندی سوال هایت را

آماده کن امکان ندارد به مصاحبه تن دهد بعد از حرف هایی که در آن شب شعر برایش رده ایم، شاید می خواهد با یک هوادار پروپاقرص اشعارش آشنا شود»

آن روز رودتر از دفتر محله بیرون رفتم و برای اولین بار درس های مهم دانشگاهم را نادیده گرفتم تا سوالاتم را آماده کنم فوری رفتم به اتاقم در بخش ارمی حوانگاه دانشگاهی، قهوه درست کردم تا فکر آشفته ام را بطمی دهم، در سکوت به صدای درخت بررگی در برابر اتاقم گوش سپردم که طوفان در آن پیچیده بود برای اولین بار بعد از چهار سال پبحره بررگم را نار کردم و گذاشتم درخت با شاخه های حیسیش وارد اتاق شود با خود گفتم «شعر عمگیس درویش شیه رمستان است شاید این باران شدید الهام بخش سوالاتی شود شایسته او و ناعت شود که سوالاتم را حواب دهد وگرنه ای رمستان همه عمر کیهات را به دل حواهم گرفت»

تنها نشستم لب پبحره، نگاهم در امتداد حیابان حورردن پاریس نه عابراں بود که ناد به چترهاشان می گرفت و افکار و سوالاتی درباره شاعر «مادرم» و «گدرنامه» و «ریتا» تنظیم می کردم

با نگرانی بیست سوال شاید هم بیشتر آماده کردم اگر مثل بقیۀ رورنامه نگاران دست رد به سینه ام رند و حاضر نه گفتن کلمه ای نشود چه کنم؟